

## زبان معانی القرآن

محمد باقر بهبودی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کسی را نمی‌رسد که ارزش دستور زبان را خواه فارسی باشد و یا صرف و نحو عربی، منکر شود و یا عالماً عامداً از بکار بستن دستورات املائی امتناع ورزد و یا رعایت آنچه را اهل ادب در فرهنگستان به تصویب و تأیید خود می‌رسانند و رواج می‌دهند، مفید نشناسد. چرا که این گونه ضوابط وسیله و ابزارند تا میان نویسندگان و خوانندگان تفاهم بهتری برقرار گردد. اما در مورد ترجمه و یا حکایت که خود فنی است از فنون ادب و اصالت هنری دارد، تصویب قاعده و قانون اصل و اساسی ندارد.

آیا نه این است که نویسنده اصل در پرداختن کلام خود از ذوق و سلیقه فطری کمک گرفته و استعداد ذاتی خود را در هنر جمله‌پردازی بکار بسته و با تسلط بر لغات بومی و اصطلاحات ادبی بارها و بارها جملات و کلمات را تعویض کرده‌است تا مضمونی را در قالب عبارت ریخته‌است؟ در این صورت چرا مترجم آن عبارت نتواند همان راه را طی کند و از اختیاراتی همچون اختیارات صاحب اصل برخوردار باشد؟ چرا باید استعداد فطری خود را در پرداختن همان مضمون کنار بگذارد و با ذوق و سلیقه دیگران هماهنگ شود؟ چرا باید زبان ترجمه را تابع زبان اصل سازد و در ترجمه جمله‌حالیه، جمله‌حالیه بیاورد و جمله‌وصفیه را وصفیه بیاراید و در ترجمه *یا ایها الذین آمنوا بگویید*: ای کسانی که ایمان آوردند. و خطاب را به غیاب مبدل سازد؟

همگان می‌دانند که زبان عرب، زبانی است بسیار غنی؛ هم از حیث پرباری مفردات و کثرت مترادفات و سهولت بکارگیری کنایه و اشاره و استعاره و حقیقت و مجاز و هم از حیث اسلوب فنی و قالب ادبی خصوصاً آخر کلمات که با تبدیل حرکات، بار زیادی از معانی به منزل می‌رسد، در حالی که زبان فارسی چنین نیست و اگر مترجم فارسی را در قید و بند هماهنگی محدود کنند، نمی‌تواند مضمون اصل را با سحر بیان بیاراید و لااقل فصاحت و بلاغت اصل را -بایجازی که زبان عرب دارد- به زبان فارسی منتقل نماید.

طبیعی است که صاحبان ادب گفتار نویسنده را به چیزی نخرند و هر ترجمه‌ای را که با رعایت آن ضوابط به عمل نیاید نقد کنند، اما باید توجه کنند -و لااقل دیگران متوجه باشند- که نویسنده معانی القرآن یک مترجم حرفه‌ای نیست که هم‌رنگ جماعت شود تا ادبا

بر ترجمه او صحه نهند و یا از خرده گیری و نقد آن خودداری نمایند. نویسنده معانی القرآن یک مترجم مذهبی است که خط و نشان را از قرآن می‌گیرد و مسیر فطرت را دنبال می‌کند و انتظار صحه و تأیید را از صاحب قرآن دارد چرا که به راه قرآن می‌رود: می‌خواهد مردم بی‌ادعا را با پیام الهی آشنا سازد و لااقل تا آن حد که اگر گاه گاهی ربع ساعتی وقت خود را وقف قرآن می‌نمایند به ترجمه قرآن هم نظری بیندازند. نه آنکه قرآن را به خاطر ثواب و تبرک زمزمه کنند و همچون هزاره گذشته با معانی قرآن بیگانه بمانند.

اگر ادبا ضابطه و قانون تصویب کرده‌اند صاحب معانی القرآن نیز برای خود ضابطه و قانون دارد، منتها آن ضابطه و قانون را از خود قرآن اقتباس کرده‌است. قرآن مجید زبان بیگانه را آزاد و بی‌هیچ قید و بندی ترجمه می‌کند و گفتار عربی را مناسب با مقام و موقعیت حک و اصلاح می‌نماید. در واقع سخن واحد را -خواه ترجمه باشد و یا حکایت باشد- در سوره‌های مختلف با عبارات مختلف می‌آراید: تلخیص می‌کند. توضیح می‌دهد. آرایش و ویرایش می‌دهد و... حتی بر ظرافت سخن دیگران می‌افزاید تا آن حد که سطح کلام آنان را تا سطح کلام خدا ارتقا دهد و با لطافت و بلاغت قرآن همگون سازد.

قرآن مجید در سوره اعراف آیه ۲۰ که فواصل آیات بر یاء و نون است از زبان شیطان می‌گوید: *ما نهانما ربکما عن تلکما الشجره الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین - قاسمهما - ائی لکما لمن الناصحین.* و در سوره طه آیه ۱۲۱ که فواصل آیات بر یاء مقصوره است همان کلام شیطان را در قالب سؤال می‌آورد و می‌گوید: *یا آدم هل ادک علی شجره الخلد و ملک لایلی و پای سوگند را هم به میان نمی‌آورد.*

در سوره بقره آیه ۳۸ می‌گوید: *قلنا اهبطوا منها جمیعاً فاما یا تینکم متی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون و در سوره طه آیه ۱۲۴ می‌گوید: *قال اهبطوا منها جمیعاً بعضکم لبعض عدو. فاما یا تینکم متی هدی فمن اتبع هدای فلا یضلل و لایشقی و من اعرض عن ذکری فان له معیشتة ضنکا و نحشره یوم القیامة اعمی.**

جمله فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون حامل همان پیامی است که جمله‌های: *فلا یضلل و لایشقی و من اعرض عن ذکری فان له معیشتة ضنکا.* و *نحشره یوم القیامة اعمی* حامل آن است. از آن رو که واژه "خوف" ناظر به عذاب و شکنجه دنیا است که نمونه‌های آن را در زندگی دیده‌اند و کلمه "حزن" ناظر به عذاب آخرت است که شرح آن را در کتابهای آسمانی و از جمله در همین قرآن و همین سوره می‌خوانند و می‌شنوند. اما سخن در این است که خداوند عزّ و جلّ با مفاد کدام یک از این دو عبارت آدمیان و پریان را مخاطب ساخته است؟

در سوره اعراف آیه ۱۲۰ از زبان ساحران می‌گوید: *... قالوا: آمتا ربّ العالمین. ربّ موسی و هرون و در سوره طه آیه ۷۰ تلخیص می‌کند و می‌گوید. قالوا: آمتا ربّ هرون و موسی و بر خلاف آیه اعراف، نام هرون را هم بر نام موسی مقدم می‌آورد تا فاصله آیات همگون شود.*

در سوره شعراء آیه ۱۳ نیایش موسی را چنین ترجمه می‌کند: قال: ربّ ائی اخاف ان یکذبون. و یضیق صدری و لا ینتطق لسانی فأرسل الی هرون. و در سوره قصص آیه ۳۳ می‌گوید: قال: ربّ ائی قتلت منهم نفساً فأخاف ان یقتلون. و اخی هرون هو اوضح منی لساناً فأرسله معی ردهاً یصدقنی انی اخاف ان یکذبون. و در سوره طه آیه ۲۵ می‌گوید: قال: ربّ اشرح لی صدری. و یسر لی امری. و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی. واجعل لی وزیراً من اهلی. هرون اخی. اشدد به ازری. و اشرکه فی امری. آیا موسی بن عمران سه نوبت و هر نوبت با یک عبارت تقاضا کرده است که هرون به وزارت او منصوب شود یا تقاضای او با سه عبارت آرایش شده است؟

در سوره اعراف آیه ۱۲۲ محاوره فرعون را با ساحران به این صورت ترجمه می‌کند: قال فرعون: آمنتم به قبل ان اذن لکم. ان هذا لمکر مکرتموهن فی المدینه لتخرجوا منها اهلها فسوف تعلمون. لا قطعن ایدیکم و أرجلکم من خلاف ثم لاصلبنکم اجمعین. قالوا: انا الی ربّنا منقلبون. و ما تنقم منا الا ان آمنّا بأیات ربنا لما جاءتنا ربنا افرغ علينا صبراً و توفنا مسلمین. و در سوره طه آیه ۷۱ به این صورت: قال: آمنتم له قبل ان اذن لکم انه لکبیرکم الذی علمکم السحر فلا قطعن ایدیکم و أرجلکم من خلاف و لاصلبنکم فی جذوع النخل و لتعلمن اننا اشد عذاباً و ابقى. قالوا: لن نؤثرک علی ما جاءنا من الیّتات - الذی فطرنا - فاقض ما انت قاض. انما تقضى هذه الحیاة الدنیا. انا آمنّا بربنا لیغفر لنا خطایانا و ما اکرهتنا علیه من السحر والله خیر و ابقى. و در سوره شعراء آیه ۴۹ به این صورت دیگر: قال: آمنتم له قبل ان اذن لکم انه لکبیرکم الذی علمکم السحر فلسوف تعلمون. لا قطعن ایدیکم و أرجلکم من خلاف و لاصلبنکم اجمعین. قالوا: لا ضیر. انا الی ربنا منقلبون. انا نطمع ان یغفر لنا ربنا خطایانا ان کنا اول المؤمنین.

چنانکه ملاحظه می‌شود این سه عبارت در جهات فراوانی با هم اختلاف دارند و اختلاف مشهودتر آن در اتهام وارده از زبان فرعون است که در سوره طه و شعرا می‌گوید: انه لکبیرکم الذی علمکم السحر و در سوره اعراف می‌گوید: ان هذا لمکر مکرتموه فی المدینه لتخرجوا منها اهلها و در هر یک از دو عبارت به گونه‌ای از تهمت و توطئه اشاره می‌کند و همچنین اختلاف کامل در پاسخ ساحران که از حیث معنی و عبارت چشمگیر است.

در سوره قصص آیه ۳۰ می‌گوید: فلما اناها نودی من شاطیء الواد الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی: انی انا الله رب العالمین و در سوره نمل آیه ۸ می‌گوید: فلما جاءها نودی ان بورک من فی النار و من حولها و سبحان الله رب العالمین یا موسی انه انا الله العزیز الحکیم. و در سوره طه آیه ۱۲ می‌گوید: فلما اناها نودی یا موسی انی انا ربک. آیا سه ندا با عبارات مختلف به سمع موسی رسید یا یک ندا که در حکایت قرآن به سه صورت بیان شده است؟

در سوره بقره آیه ۳۰ می‌گوید: و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة. و در سوره ص آیه ۷۱ می‌گوید: و اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرأ من طین. و در سوره حجر آیه ۲۸ می‌گوید: و اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرأ من صلصال من حمأ مسنون. ظرافت اینجا است که در سوره حجر آیه ۳۰ به تناسب همین آیه مزبور (انی خالق بشرأ من صلصال من حمأ مسنون) پاسخ شیطان را هم در

عذر و بهانه تمرد به همین صورت می آراید و می گوید: قال: لم اكن لاسجد لبشر خلقته من صلصال من حمأ مسنون که علاوه بر تحقیر آدم حاکی از نوعی جسارت است ولی در سوره ص آیه ۷۷۶ به تناسب همان آیه مزبور (انی خالق بشرأ من طین) پاسخ شیطان را به همان صورت می آورد و می گوید: قال: انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین که از آن جسارت خالی است. و در سوره أسری آیه ۶۱ می گوید: و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس قال: ء اسجد لمن خلقت طینا که از هر جهت با آیات سوره حجر و آیات سوره ص مخالف است. حقیقتی واحد در قالب ترجمه های مختلف.

و باز در همین سوره حجر آیه ۳۶ تهدید شیطان را چنین ترجمه می کند: قال: رب بما اغویتني لازینن لهم فی الارض و لاغویتهم اجمعین. الا عبادک منهم المخلصین و در سوره اعراف آیه ۱۳ تهدید او را چنین می آراید: قال: فیما اغویتني لاقعدن لهم صراطک المستقیم. ثم لاینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم و لاتجد اکثرهم شاکرین و در سوره أسری آیه ۶۲ به صورتی دیگر مغایر با صورتهای قبلی آورده و می گوید: قال: رأیتک هذا الذی کرمت علی لئن اآخرتن الی یوم القیامة لاحتکن ذریته الا قلیلا. مضمونی واحد در قالبهای مختلف، خصوصاً استثنای "مخلصین" که همان اقلیت شاکرند: یک استثنا به سه عبارت متناسب با فواصل آیات.

آیا حضرت صالح به امت خود گفت: هذه ناقة الله لکم آية فذروها تأکل فی أرض الله و لاتمسوها بسوء فیاً خذکم عذاب الیم چنانکه در آیه ۷۳ از سوره اعراف می نگریم؟ و یا گفته بود: هذه ناقة لها شرب و لکم شرب یوم معلوم. و لاتمسوها بسوء فیاً خذکم عذاب یوم عظیم چنانکه در آیه ۱۵۶ از سوره شعرا می بینیم؟ آیا موسی بن عمران به همسر خود گفت: ... لعلی آیتکم مها بقبس أو أجد علی النار هدی چنانکه در سوره طه آیه ۱۰ می خوانیم؟ و یا قرآن مجید به تناسب فواصل آیات سخن او را تغییر داد که در سوره قصص آیه ۲۹ گفت: ... لعلی آیتکم منها بخیبر أو جذوة من النار لعلکم تصطلون؟

قرآن مجید در سوره ص آیه ۴ می گوید: و عجیبا ان جاءهم منذر منهم و قال الکافرون: هذا ساحر کذاب. اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب - وانطلق المأ منهم - ان امشوا و اصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد. ما سمعنا بهذا فی الملة الاخرة ان هذا الا اختلاق. ء انزل علیه الذکر من بیننا... بلاشک این عبارت و صدها مانند این عبارت که از مشرکین عرب حکایت شده است عین عبارت آنان نیست و گرنه با فصاحت و بلاغت آن به جنگ قرآن می آمدند و این خود گواه قاطعی است که قرآن در عبارت دیگران تصرف می کند و آن را مناسب با مقتضای حال آرایش می دهد و جملات دیگران را با آهنگ ویژه قرآن و فواصل آیات آن همگون می سازد و ... تا آنجا که همان مردم عرب را به زانو درمی آورد. و این است معنای آزادی در فن بیان که صاحب معانی القرآن به پیروی آن افتخار دارد حتی در ساختاری آهنگی موزون برای جملات و فراز و نشیبی همگون با امواج آیات.

اگر بخواهم در این زمینه شواهد را استقصا کنم می توانم تألیفی در صدها صفحه بیاریم ولی مشت نمونه خروار است. اگر کسی در صدد تحقیق و پژوهش باشد کافی است که سوره های مکی را در کنار سوره های مدنی بگذارد و آیاتی را که قرآن مجید در شرح معارف توحید و طرح مسائل آفرینش پرداخته است باهم مقیاس بگیرد تا آزادی زبان و قلم را در فن ترجمه و حکایت بدست آورد.

با یک واریسی دقیق روشن می شود که مسائل قرآن از آغاز تا انجام و معارف والای اسلامی از توحید تا معاد و بالاخره ترجمه مقالات کافران و مؤمنان، محاورات انبیا و مشرکان و... به تناسب کوتاهی و بلندی آیات، بلند و کوتاه می شود و به تناسب آهنگ سوره ها، جمله ها تغییر و تبدیل می یابد تا با ظرافتی خاص توجه عامه و خاصه را به سوی خود جلب کند و روح ایمان را در کالبد آنان بدمد.

اگر شما تا آن حد حوصله و فرصت ندارید که تمام سوره ها را با هم مقیاس بگیرید لاقلاً در یک فرصت کوتاه به سوره قمر نظر بیندازید که داستان قوم نوح، قوم هود، قوم صالح و قوم لوط را با آیاتی کوتاه و آهنگی موزون شرح می دهد. سپس همین چهار داستان را که در سایر سوره ها مانند سوره شعراء، سوره هود و سوره اعراف آمده است با هم مقایسه نمائید تا به رأی العین خود دریابید که آزادی قرآن در فن ترجمه بر چه میزان است.

\* \* \*

این بود شرحی در باره سبک معانی القرآن در پرداخت معانی و توضیحی کوتاه در روش جمله پردازی آن، برای آنان که می پرسند: چرا ترجمه معانی القرآن با ضوابط علمی-ادبی همگامی ندارد؟ و چرا با سایر ترجمه ها تفاوت کلی دارد؟ سؤالات دیگری نیز مطرح شده است که حاکی از عدم تأمل در مقدمه کتاب است: می پرسند: چرا بر خلاف دیگران نوشته اید که سوره انفال بعد از جنگ احد نازل شده است؟ واقعاً اگر منصفانه و با تأمل مقدمه را ملاحظه می کردند و با توجه به آنچه در صفحه هشتم تذکر داده ام سوره انفال را مطالعه می کردند، سؤالی بر جا نمی ماند. حدود بیست سال پیش به یک تن از دانشمندان صاحب قلم گفتم که سوره انفال بعد از جنگ احد نازل شده است. ایشان گفت: به چه دلیل؟ گفتم: آیات سوره انفال گواهی می دهد که بعد از جنگ احد نازل شده است تا علل شکست مسلمین را در جنگ احد با علل پیروزی آنان در جنگ بدر مقایسه کند و درس لازم را بدهد. کافی است که شما چند لحظه سوره انفال را با توجه به عرض بنده از نظر بگذرانید. ایشان قرآن را باز کرد و بعد از یک دقیقه گفت: حق با شما است.

اینک قسمتی از آن شواهد را درج می کنم باشد که راهنمای همگان شود اگر انصافی در میان بوده باشد: آیه پنجم سوره انفال می گوید: *كما اخرجک ربک من بیتک بالحق و ان فریقاً من المؤمنین لکارهون یجادلونک فی الحق بعد ما تبین کانما یساقون الی الموت و هم یظنون یعنی: "چنانچه*

پروردگارت تو را از خانه برون آورد با آنکه جماعتی از مؤمنان با کراهت و بی میلی همراه شدند. آنان با تو جدل می کردند که چرا باید از شهر خارج شویم گویا که آنان را با چشم باز به کشتارگاهشان می برند. اینک شما خود تأمل کنید که این دو آیه با جنگ بدر تناسب دارد یا با جنگ احد و حوادث آن: در جنگ بدر حدود سیصد نفر از مسلمین با کمترین تجهیزات جنگی رسول خدا را همراهی کردند تا بر قافله قریش دست یابند لذا در طول راه با اشتیاق کامل حرکت می کردند و چون با دشمن روبرو شدند، در لحظات اولیه پیکار هفتاد تن را کشتند و هفتاد تن اسیر گرفتند. شهدای مسلمین هم معدود بودند. در جنگ احد مسلمین از کثرت دشمن (شش بر یک) خائف بودند و می گفتند: باید در خانه ها و کوچه ها سنگربندی نمائیم تا از کودکان و زنان نیز کمک بگیریم. موقعی که رسول خدا مصمم شد به مقابله دشمن از شهر خارج شود سیصد تن از جنگجویان در خانه نشستند و ششصد تن با کراهت و بی میلی براه افتادند و جمعی با ترس و لرز از نیمه راه احد عازم برگشتن بودند که لطف الهی مانع گشت و رسول خدا را همراهی کردند. در این بسیج عمومی فقط جوانان با شور و هیجان حرکت کردند و افراد آبدیده و جنگ دیده می گفتند که این انتحار است نه جنگ. یک نفر نمی تواند در برابر شش نفر مقاومت نماید.

در جنگ بدر کسی از مسلمین فرار ننمود ولی در جنگ احد - بعد از آنکه هفتاد تن کشته شدند، باقیمانندگان یکسر فرار کردند جز دو سه تن معدود که از جان رسول خدا دفاع کردند لذا در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره انفال تکلیف فراریان از جنگ مشخص شد و فرمود: *يا ايها الذين آمنوا اذا لقيتم الذين كفروا زحفا فلا تولىوهم الا دبار. و من يولهم يومئذ دبره فقد باء بغضب من الله و مأواه جهنم.* البته این حکم شرعی با کیفر دوزخ شامل فراریان احد نمی شد چرا که حکم شرعی نمی تواند عطف به ما سبق شود و لذا بود که در سوره آل عمران که از زاویه ای دیگر جنگ بدر واحد را به مقیاس می کشد، با صراحت کامل عفو عمومی ابلاغ شد و در آیه ۱۵۵ آن گفت: *ان الذين قولوا منكم يوم التقى الجمعان انما استزلهم الشيطان ببعض ما كسبوا و لقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم.* اگر سوره انفال قبل از جنگ احد نازل و به مسلمین ابلاغ شده باشد، فراریان احد باید کیفر دوزخ را بپوشند نه آنکه در اولین نقض قانون به عفو عمومی دست یابند.

در جنگ بدر مسلمانان دلیرانه مقاومت کردند در حالی که شمار دشمن دو برابر بود. در جنگ احد که شمار دشمن شش برابر بود، ترس از قتل بر همگان حاکم شد و افراد ضعیف الایمان به خود حق دادند که رسول خدا را تنها بگذارند و بگریزند لذا بود که در آیه ۶۵ و ۶۶ از سوره انفال چنین فرمود: *يا ايها النبي حرض المؤمنین علی القتال: ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین و ان یکن منکم مائة یغلبوا الفاً من الذین کفروا بانهم قوم لا یفقهون. الان خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین... یعنی ای پیامبر به مؤمنین ابلاغ کن که اگر شما مؤمنان در پایداری سخت و قوی باشید نه تنها یک بر شش پیروز می شوید بلکه شما یک بر*

ده نیز پیروز می‌شوید ولی خداوند عز و جل در موقعیت حاضر ضعف و سستی شما را احساس کرد و نمی‌فرماید که حتماً باید یک نفر در برابر ده نفر و یا شش نفر و حتی سه نفر مقاومت کند. خداوند عز و جل تکلیف مقاومت را تخفیف داد و فرمود که بعد از این صد نفر باید در برابر دویست نفر و هزار نفر در برابر دو هزار نفر مقاومت نمایند و گرنه فراری محسوب می‌شوند و کيفر دوزخ شامل آنان خواهد گشت. پس اگر آیات مزبور قبل از جنگ احد نازل شده بود، هرگز رسول خدا مسلمین را از شهر خارج نمی‌کرد که با ترس و لرز یک نفر در برابر شش نفر مقاومت نمایند و نه جا داشت که در سوره آل عمران آیه ۱۵۵ بفرماید: *ان الذين قولوا منكم... انما استزلمهم الشيطان بعض ما كسبوا ولقد عفا الله عنهم* از آن رو که فراریان گناهی نکرده بودند.

در جنگ احد بود که جوانان با شور و هیجان رجزخوانی کردند و بر خلاف رأی جنگ‌دیدگان نظر دادند که باید از شهر خارج شویم و در مقابل دشمن صف بکشیم و شعار می‌دادند که ما نباید چون بزدلان ترسو در خانه‌ها سنگر ببندیم چون با رجزخوانی جماعتی را ساکت کردند و اکثریت حاصل شد رسول خدا بر اساس حکم شرعی (وامرهم شوری بینهم) از شهر خارج شد ولی مسلمانان با هجوم دشمن که از پشت سر صورت گرفت پا به فرار نهادند لذا در سوره انفال آیه ۴۷ فرمود: *ولاتكونوا كالذين خرجوا من ديارهم بطراً و رياء الناس و يصدون عن سبيل الله*. یعنی شما مانند مشرکین که در جنگ بدر با غرور و خودنمایی به جنگ آمدند، با غرور و خودنمایی برای پیکار با دشمن خارج نشوید که سرنوشتی غیر از شکست ندارید.

در جنگ احد بود که با وجود شکست و فرار مسلمانان، ابو عزه جمعی اسیر شد و جز او کسی اسیر نشد و این انتقام الهی بود. چرا که این مرد در جنگ بدر هم اسیر شد و در اثر عجز و لابه، رسول خدا او را آزاد کرد با این شرط که دیگر به جنگ مسلمین نیاید و با شعر خود مشرکین را تحریک نکند. در این نوبت باز هم عجز و لابه کرد ولی رسول خدا فرمود تا او را کشتند و لذا در سوره انفال آیه ۷۱ در باره اسیران گفت: *وان يريدوا خيانتك فقد خانوا الله من قبل فأمكن منهم*.

آیات دیگری هم در سوره انفال داریم که با صراحت گواهی می‌دهد این سوره بعد از جنگ احد نازل شده است می‌توانید به آیات ۲۰ و ۲۵ مراجعه کنید. در این زمینه بحث و واری کافی است.

\* \* \*

از جمله می‌پرسند که چرا جمله‌های توضیحی را داخل پرانتز ننهاده‌اید در حالی که این سؤال بیجایی است چرا که معانی القرآن جمله‌های توضیحی را از خود قرآن استخراج کرده است و نباید داخل پرانتز قرار بدهد. کسی باید جمله‌های توضیحی را داخل پرانتز ببرد که

تصور می‌کند ظاهر قرآن نقص دارد و لذا با ذوق و سلیقه خود کلمه و یا کلامی بر ترجمه می‌افزاید تا نقص قرآن را بر طرف نماید و پیوند جملات و آیات را برقرار سازد. در مقدمه معانی القرآن توضیح دادم و مبین شد که چسان باید معادل ام را جستجو کرد و معطوف علیه جمله‌ها را بازیابی نمود و چسان باید جملات محذوفه را بازسازی کرد و بر ترجمه قرآن افزود تا پیوند آیات روشن شود و ارتباط جمله‌ها ملموس گردد. اگر با انصاف و تأمل به این گونه موارد واریسی کرده بودند و بازسازی جمله‌ها را دیده بودند هرگز مزایای معانی القرآن را جزء معایب قلمداد نمی‌کردند.

\* \* \*

در مقدمه معانی القرآن آمده است که: ... آنچه ممکن است باقی و بر جا مانده باشد دریافت کامل از مسائل موضوعی قرآن است که قهراً از مطالعه این ترجمه و تفسیر ساده میسر نخواهد بود مگر برای آن عده معدودی که درس آن را سالها پیش از زبان مؤلف شنیده باشند و یا با رساله‌های: "معجزه قرآن"، "بداء و رجعت"، "ارث و ربا"، "جبر و اختیار" و "هفت آسمان" که بعد از تدریس و تدوین به چاپ رسیده است آشنایی پیدا کرده باشند. و اینک توضیح می‌دهم: اگر کسی کتاب ارث و ربا را ندیده باشد از ارث کلاله و بطلان عول و تعصیب و میراث جد با خبر نخواهد شد و نخواهد دانست که فقط مذهب شیعه با متن قرآن برابر است. اگر کسی با کتاب هفت آسمان آشنا نباشد نمی‌داند که از چه رو و السماء ذات العبک را به آسمان زحل ترجمه کرده‌ام، و السماء ذات البروج را سیارکهای غلطان می‌دانم و طیراً ابابیل را مانند حجارة من سجيل ترجمه می‌کنم و... اگر کسی درس رستاخیز را که به نام آغاز و انجام تدریس و تدوین کرده‌ام ندیده باشد از کیفیت رستاخیز و اُشراط ساعت و مراحل طبیعی قیامت که در ترجمه معانی القرآن چاشنی کرده‌ام مطلع نخواهد شد و... اگر کسی درس "تاریخ انبیاء" و جزوه‌های درسی آن را ندیده باشد برای او رسالت انبیاء و زندگی سراسر مبارزه آنان توأم با صبر و استقامت به صورت معما باقی خواهد ماند... برای کسی که یوسف صدیق را نخوانده باشد از ترجمه سوره یوسف جز آنچه عامیان بدست می‌آورند چیز تازه‌ای بدست نخواهد آورد و... اگر کسی کتاب معجزه قرآن و مبارزه با فلسفه شرک را ندیده باشد، مشکلات او در مسئله اعجاز قرآن و فرمان رسالت و... حل نخواهد گشت و... اگر کسی صحاح کتب اربعه را با ترجمه و شرح آن گر چه اندک می‌نماید به دقت واریسی نکند با انظار فقهی معانی القرآن آشنا نخواهد گشت.

مثلاً در آیه ۱۷۸ سوره بقره: *فمن عفی له من اخیه شیء نوشته‌ام: «اگر قاتل از جانب یک نفر از خونخواهان مقتول برادرانه عفو شود سایر خونخواهان باید به شایستگی پیرو او باشند و از کشتن قاتل درگذرند...»*

می‌پرسند: مگر این ترجمه با حکم تمام فقها مخالف نیست؟ در حالی که ترجمه



معانی القرآن با صریح آیه برابر باشد که برابر هست زیرا کلمه «شیء» گواهی می‌دهد که اگر کمترین عفو شامل جان قاتل شود کشتن او روا نخواهد بود و سایرین باید بر وجهی شناخته شده از عفوکننده مزبور متابعت نمایند. یعنی اگر کسی صد فرزند داشته باشد و فقط یک نفر عفو کند یکصدم جان قاتل به حرمت الهی و احترام شرعی باز می‌گردد و باید برقرار بماند. در این صورت چون ۹۹ نفر دیگر نمی‌توانند ۹۹ درصد جان قاتل را بگیرند و یکصدم جان قاتل را برجا بگذارند قهراً حق کشتن ساقط می‌شود و سایرین الزاماً باید پیروی نمایند تا چه رسد به آنجا که اولیاء مقتول دو تن باشند و یک تن عفو کند که نیم جان قاتل حرمت پیدا کرده است.

طبری شرح یاد شده را به عنوان احتمال اول می‌آورد و می‌گوید: «اکثر مفسرین بر این عقیده‌اند و أظهر همین است». قول مخالف را به عنوان احتمال دوم می‌آورد و می‌گوید: «ضعیف و مرجوح است». احادیث اهل بیت عصمت هم در این زمینه قاطع و صریح است: چهار حدیث آن با سند صحیح در کتاب ترجمه صحیح الکافی به شماره‌های ۴۲۴۴ و ۴۲۴۵ و ۴۲۴۷ و ۴۲۴۸ و در ترجمه صحیح التهذیب به شماره‌های ۴۲۴۲ تا ۴۲۴۵ درج است و توضیحات لازم را در ترجمه صحیح کافی آورده‌ام که مراجعه به آن لازم است.

فقط یک حدیث مخالف داریم (حدیث ابو ولاد) که حجیت ندارد زیرا بر خلاف متن قرآن و بر خلاف احادیث صحیح‌ه صادر شده است و متن آن نیز خدشه دارد زیرا در نسخه استبصار (ج ۴ ص ۲۶۴) آمده است که «سألت ابا عبدالله عن رجل قتلته امرءة وله أب وأم وابن فقال الابن: أنا أريد أن أقتل قاتل أبي. وقال الاب: أنا أعفو. وقالت الام: أنا آخذ الدية. فقال عليه السلام: فليعط الابن أم المقتول السدس من الدية و يعطى ورثة القاتل السدس من الدية حق الاب الذي عفا وليقتله». در حالی که پاسخ مسئله باید به این صورت باشد: و يعطى ورثة القاتل نصف السدس من الدية، زیرا قاتل زن است و یک ششم جان او به وسیله پدر مقتول عفو شده است و اینک که پسرش می‌خواهد آن یک ششم را هم قصاص کند باید یک ششم دیه قاتل را که زن است به آنان بپردازد که نصف سدس دیه کامل خواهد بود، یعنی یک دوازدهم نه یک ششم.

البته در نسخه تهذیب و کافی و فقه آمده است: «سألت ابا عبدالله عن رجل قتل و جنسیت قاتل را مشخص نکرده است و اگر ما فرض کنیم که قاتل هم مرد باشد پاسخ سؤال با صورت سؤال مطابق می‌شود و اشکال نخواهد بود اما اضطراب نسخه گواه دستکاری حدیث است و لا اقل اشتباهکاری در نقل که موجب سقوط حدیث خواهد بود.

\* \* \*

در آیه ۱۸۳ سوره بقره: یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلكم نوشته‌ام: روزه‌داری با همان کیفیت و همان شرایطی بر شما مکتوب شده است که بر امتها

پیشین مکتوب و قطعی شده بود که می‌باید به هنگام غروب آفتاب و قبل از خواب شبانه یک وعده غذا تناول کنید و بعد از خواب شبانه تا غروب روز دیگر از خوردن و آشامیدن، خویشتن‌داری کنید و مباشرت با همسران را به طور کلی قطع نمائید.

می‌گویند که این ترجمه بر خلاف صریح قرآن کریم در آیه ۱۸۷ همین سوره و خلاف همه فقها است... در حالی که باید چنین باشد زیرا تاریخ اسلام و تفاسیر شیعه و سنی گواه است که مدتها مسلمین به حکم همین آیه ۱۸۳-۱۸۴ "ایاماً معدودات" هر ماهی سه روز روزه می‌گرفتند. یعنی روزهای دهم تا دوازدهم، با یک نوبت افطار. در عهد جاهلیت هر سه روز از ماه نام مخصوص داشت: عُزْر، نُقْل، تُسْع، عُشْر... (بهار اسلامی ج ۵۸ ص ۳۹۸) و اعراب مدینه به تبع یهودیان می‌گفتند: تاسوعا، عاشورا. که تاسوعا از روز هفتم شروع می‌شد و تا روز نهم ادامه داشت و عاشورا از روز دهم شروع می‌شد و تا روز دوازدهم ادامه می‌یافت و بدین علت بود که صحابه می‌گویند رسول خدا -در اول امر- روزهای عاشورا روزه می‌گرفت یعنی همین روزهای دهم تا دوازدهم نه آنکه با عاشورای حسینی و روز دهم محرم در ارتباط باشد. شاهد دیگر قرآن مجید است که در سوره بقره آیه ۲۰۳ می‌فرماید: و اذکروا الله فی ایام معدودات و لذا دستور است که حاجیان روزهای دهم تا دوازدهم بعد از نمازهای فریضه خدا را یاد کنند و بگویند: الله اکبر. الله اکبر. الله اکبر و لله الحمد. الله اکبر علی ما هداانا....

بعد از چندی آیه ۱۸۵ نازل شد و طی ستایشی از ماه رمضان و شرحی از برکات آن بر مسلمین منت نهاد و فرمود: فمن شهد منکم الشهر فلیصمه. یعنی هرکس در ماه رمضان مسافر نباشد باید تمام ماه را روزه بگیرد. و چون تجدید فرمان شده بود، شرایط آن را نیز تجدید کرد و فرمود: و من کان مریضاً او علی سفر فعدت من ایام آخر در حالی که عین همین عبارت در آیه قبلی به عنوان شرایط نازل شده بود و این خود گواهی قاطع است که آیه ۱۸۵ مدتها بعد از آیه ۱۸۴ نازل شده است.

بر اساس آیه ۱۸۳-۱۸۴ و شرایط آن اگر کسی به خاطر بیماری و یا مسافرت افطار می‌کرد باید تا عاشورای بعدی که ۲۷ روز دیگر فرا می‌رسید روزه‌های سه روزه را قضا کند و گرنه باید کفاره هم می‌پرداخت و بر اساس آیه ۱۸۵ و شرایط آن که هم اینک محکم است: اگر کسی روزه‌های ماه رمضان را افطار کند باید تا ماه رمضان آینده روزه‌های خود را قضا کند و گرنه کفاره هم بپردازد.

با نزول آیه ۱۸۵ سی و شش روز روزه سالیانه که در ۱۲ ماه قمری می‌چرخید به یک ماه سی روزه و احياناً ۲۹ روزه تقلیل یافت و لذا سنت شد که بعد از عید فطر آن شش روز را هم روزه بدارند تا طاعت روزه را کامل کرده باشند. در نتیجه کمیت روزه‌ها و زمان روزه‌داری عوض شد اما کیفیت روزه‌داری همچنان برقرار ماند که باید از این افطار تا افطار بعدی

امساک کنند و در طول ماه از مباشرت با همسرانشان کناره بگیرند.

این فرمان ادامه یافت تا سال پنجم هجرت که جنگ خندق اتفاق افتاد و مسلمین با زبان روزه به حفر خندق مشغول بودند. خوات بن جبیر انصاری به خانه آمد اما افطاری حاضر نبود. به انتظار افطاری نشست و خوابش برد. بعد از چرتی که بیدارش کردند، افطاری آماده بود ولی حق افطار نداشت. لذا شب را خوابید و فردا برای حفر خندق به دیگران پیوست اما پاپی به حال اغما می افتاد. در اثر این رخداد، آیه ۱۸۷ نازل شد و فرمود: مؤمنان اجازه دارند که از اول مغرب تا آخرین لحظات سحر بخورند و بیاشامند گر چه بیدار شوند و بخوابند. علاوه بر این اجازه دارند که در این فرصت با همسران خود مباشرت نمایند.

این حدیث را از زبان امام صادق در کتاب صحیح کافی به شماره ۱۵۹۱ و در کتاب صحیح الفقیه به شماره ۳۸۰ درج کرده‌ام که باید مراجعه شود. همین حدیث در تفسیر طبرسی ج ۲ ص ۲۸۰ و تفسیر قمی ص ۵۷ ط سنگی قدیم ایراد شده است. احادیث اهل سنت نیز در این زمینه فراوان است و به جای داستان خوات بن جبیر، داستان مشابهی از ابو صرمه انصاری ثبت کرده‌اند (ترمذی ج ۴ ص ۲۷۸، صحیح بخاری ج ۳ ص ۳۶).

آیه ۱۸۷ علاوه بر این اشاره می کند که خداوند عزت از خیانت مسلمین با خبر بود که در شبهای روزه‌داری طاقت نمی آورند و با همسرانشان مباشرت می نمایند، لذا اجازه فرمود که بعد از این شبهای روزه‌داری با همسرانشان مباشرت نمایند ولی با این شرط که قبل از سپیده دم طهارت لازم را تحصیل نمایند. شرح این ماجرا و اعتراف جمعی از مسلمین و در رأس آنان اعتراف خلیفه دوم در احادیث شیعه و سنی منعکس است که بعد از نزول آیه و عفو از خیانت‌های پیشین می گفتند: در شبهای روزه‌داری گهگاه به این گناه شرعی مبتلا بوده‌ایم. در این زمینه به تفسیر طبری ج ۲ ص ۱۶۳ ط دارالفکر مراجعه نمائید و یا تفسیر الدر المنثور ذیل آیه شریفه، مجمع البیان طبرسی ج ۲ ص ۲۸۰.

بنابراین ترجمه این دو آیه ۱۸۳ و ۱۸۷ باید مخالف هم باشند. زیرا آیه ۱۸۵ زمان روزه را تبدیل کرد و آیه ۱۸۷ کیفیت آن را تغییر داد و از اینجا روشن می شود که تا کسی از فقه و تاریخ و حدیث و همه چیز اسلام با خبر نباشد حق ندارد به ترجمه و تفسیر قرآن دست بزند.

\* \* \*

در آیه ۱۱ سوره نساء: یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثین. نوشته‌ام: خداوند شما را در باره فرزندان‌تان توصیه می فرماید که پسران خود را به اندازه دو دختر سهم بدهید چه در زندگی به عنوان خرجی و چه بعد از مرگ به عنوان ارث...

می پرسند مگر این آیه مخصوص میراث پدر نیست؟ و توجه نمی کنند که صدر آیه صریحاً افراد زنده را مخاطب می سازد و مشمول آن نسبت به میراث بعد از مرگ از باب ملاک است و اطلاق آیه حاکم است که باید زمان حیات و زمان بعد از مرگ برابر باشد و لذا

می‌بینیم که امام ابوالحسن الرضا علیه السلام به فرزندش امام جواد می‌نویسد: اگر از عموهایت کسی تقاضای عطا کند کمتر از پنجاه دینار طلا مده و اگر از عمه‌هایت کسی تقاضای عطا داشته باشد کمتر از بیست و پنج دینار طلا تقدیم مکن. (صحیح کافی حدیث ۱۵۲۰) اگر کسی تصور می‌کند آنچه در میان مردم شهرت دارد، از صحت و اعتبار کامل برخوردار است به صحیح کافی حدیث ۳۹۴۴ صحیح تہذیب حدیث ۳۹۳۱ مراجعه کند و به اظهارات زرارة بن أعین گوش دل بسپارد: زرارة می‌گوید: من کتاب جامعه را به فرمان امام باقر از دست فرزندش ابو عبدالله صادق علیهما السلام گرفتم و به سفارش آن سرور دقیقاً مطالعه کردم. آنچه در جامعه به املاء رسول خدا و خط امیرالمؤمنین دیدم اغلب بر خلاف این مشهوراتی است که در دست مردمان می‌بینیم، خصوصاً در مسائل ارث و صلہ خویشاوندان.

\* \* \*

در آیه ۱۵ و ۱۶ سوره نساء: *واللاتی یأتین الفاحشة من نساءکم فاستشهدوا علیہن اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت او یجعل الله لهن سبیلا واللذان یأتیانها منکم فآذوهما...* نوشته‌ام: خانمهایی که به خلوت می‌روند و باهم مرتکب فحشاء و همخوابگی می‌شوند چهار تن از مردان خود را بر آنان گواه بگیرید. اگر شاهدان در محکمه حاضر شدند و گواهی خود را ادا کردند خانمها را در خانه محبوس کنید تا مرگ مقدر جان آنان را بستاند و یا خداوند جهان -بعدها- برای آنان راهی دگر باز کند و بعد از صد ضربه شلاق از حبس ابد آزادشان فرماید. و آن دو تن از مردان خود را که با رفتن به خلوت مرتکب فحشاء و همخوابگی شوند بعد از گواهی چهار تن شاهد، هر دو را با پس‌گردنی و چوب ترکه و لنگه کفش آزار دهید و تعزیر کنید....

می‌گویند: بنابر قول اکثر مفسران هر دو آیه مربوط به زنا است و در تفسیر المیزان به روشنی تفسیر شده است. تنها ابو مسلم مفسر، آیه اول را مربوط به مساحقه و آیه دوم را مربوط به لواط دانسته است. چرا قول اکثریت را و نهاده‌اید و قول تکروان شاذ را برگزیده‌اید... در حالی که همه می‌دانند صاحب معانی القرآن تابع هیچ کس نیست: نه تابع قول مشهور است و نه تابع قول تکروان، صاحب معانی القرآن تابع قرآن و حدیث است و قرآن و حدیث را حاکم می‌شناسد نه این و آن را که چه گفته‌اند و چه فهمیده‌اند. در این دو آیه صاحب المیزان قول مشهور مفسرین را پذیرفته است و به همان حدیث مشهور اهل سنت استناد می‌کند که همگان استناد کرده‌اند. اصل حدیث هم در صحاح اهل سنت درج است و شهرت کامل دارد اما جای سخن بسیار است:

مفسرین گفته‌اند که بعد از نزول آیه دوم از سوره نور: *الزانیة والزانی فاجلدا کل واحد منهما مائة جلدة رسول خدا فرمود: "از من فرا بگیرید. از من فرا بگیرید. خداوند عز و جل برای*

خانمهایی که به حبس ابد محکوم شدند راه خروج از زندان را باز کرد. بعد از این زن و مرد با کره باید صد تازیانه بخورند و یکسال به غربت تبعید شوند و زن و مرد بیوه باید صد تازیانه بخورند و سنگسار شوند.

ولی صاحب معانی القرآن این حدیث را حجت نمی داند زیرا دو قسمت آن دستکاری شده است و لذا با صریح قرآن مخالف است: قرآن مجید در آیه دوم حکم تازیانه را علی الاطلاق برای زنا کاران مقرر می کند و در آیه چهارم حکم می دهد که زنا کاران با چهار شاهد به اثبات می رسد و در آیه ششم و هفتم می فرماید: "اگر شوهر شاهدی نیابد و به تنهایی ناظر زناي همسرش باشد با چهار نوبت شهادت و یک نوبت لعنت زناي همسرش ثابت می شود" و در آیه هشتم و نهم می فرماید: "اگر همسرش نیز چهار نوبت شهادت بدهد که شوهرش دروغ می گوید و در نوبت آخر غضب خدا را به جان بخرد همان عذابی که گفته شد از گردن او ساقط می گردد."

آن عذابی که با شهادت همسرش ثابت می شد و با تکذیب همسرش ساقط می شود غیر از همان صد تازیانه چیز دیگری نیست زیرا در آن قسمت که می فرماید: *ویدر عنها العذاب بلاشک کلمه "العذاب" با الف و لامی که دارد ناظر به همان صد تازیانه عذابی است که در آیه دوم برای زنا کاران مقرر شد و گفت: و ليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين* بنا بر این حد زنا کاران مطابق اطلاق آیه دوم و نص آیه هشتم همان صد تازیانه است: خواه دوشیزه باشند و یا بیوه باشند، همسر داشته باشند و یا نداشته باشند. بنابراین حدیث مزبور محرف و جعلی است و قابل استناد نخواهد بود.

اگر قرار باشد که مسائل اسلامی را از طریق اهل سنت تحقیق نمائیم باید آیه شیخ و شیخه را هم بپذیریم و بر سوره نور بیفزائیم. خلیفه دوم بر سر منبر گفت: آیه رجم در قرآن نازل شده است ما آن آیه را تلاوت کرده ایم و دریافته ایم و تعقل کرده ایم *الشیخ والشیخه اذا زینا فارجموما البه فانهما قد قضیا الشهوة*. رسول خدا رجم کرد. ماهم رجم کردیم. می ترسم سالیانی بگذرد و مردم بگویند که حکم رجم را در قرآن نمی بینیم در حالی که حکم رجم در قرآن حق است. هر کس با داشتن همسر زنا کند باید رجم شود. صحیح مسلم ص ۱۳۱۷، سنن ترمذی کتاب حدود باب ۶، سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۸۵۳.

شگفت است که خلیفه دوم در حدیث خود حکم رجم را با آیه شیخ و شیخه تأیید و تثبیت می کند در حالی که آیه شیخ و شیخه فقط پیرمرد و پیرزن را محکوم به رجم می کند از آن رو که زمان کامجویی را پشت سر نهاده اند ولی خلیفه دوم با استناد به همین آیه زن شوهردار و مرد زندار بدبخت را محکوم می کند گر چه جوان باشند. این تناقض با توجه به "علل الحدیث" گواه جعل است مانند حدیث قبلی که می گفت: با کره ها تبعید شوند و بیوه ها سنگسار شوند، در حالی که بدعت رجم دائر مدار احصان و عدم احصان بوده است نه عنوان

دیگر.

واقعاً جای تأسف است که دانشمندان ما قرآن مجید را به عنوان قانون اساسی اسلام معرفی می‌نمایند اما به جای آنکه خود را با قرآن تطبیق بدهند قرآن را با اعتقادات خود تطبیق می‌دهند: اگر قرآن با افکار و اعتقاداتشان برابر نمود، قرآن را سر دست علم می‌کنند و با آب و تاب تمام به رخ مخالفان می‌کشند و احیاناً بر سر دشمن می‌کوبند و اگر با افکار و اعتقاداتشان برابر نمود، عوض آنکه خود را توجیه کنند قرآن را توجیه می‌کنند. یعنی با تقدیر چند کلمه معنای آیات را عوض می‌کنند تا با افکار و اعتقاداتشان منطبق شود و یا با ایراد چند احتمال آیه کریمه را از قاطعیت می‌اندازند تا زبان ناقدان بسته شود و احیاناً به هر حدیثی با راوی سنی و نامعتقد تمسک می‌نمایند. گر چه با متن قرآن در تضاد باشد.

اینک به بحث اصلی باز می‌گردیم: قرآن مجید در حدّ زنا کاران با صراحت کامل می‌گوید: *الزانية والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة (سوره نور آیه ۲)* در باره مردان مؤمن و بندگان خاص خدای رحمان می‌گوید: *ولا تقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق ولا یزنون (سوره فرقان آیه ۶۸)* و در باره بیعت با خانمها با همان صراحت می‌گوید: *ولا یسرقن ولا یزنین (سوره ممتحنه آیه ۱۲)* در باره احکام زنا و پی‌آمدهای فاسد آن می‌فرماید: *الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک (سوره نور آیه ۳)* و همچنین با صراحت کامل در یک حکم کلی می‌فرماید: *ولا تقریبا الزنا انه کان فاحشة و ساء سیلا (سوره اسری آیه ۳۲)* ولی در سوره نساء آیه ۱۵ و ۱۶ کلمه زنا را متروک می‌گذارد و کلمه "فاحشة" را بکار می‌برد که عمومیت دارد حتی مواردی را شامل می‌شود که مرد و زن لباس خود را در برابر نامحرم گرچه همجنس او باشد از تن برآورد آنچه‌ان که با همین عمومیت در داستان قوم لوط کلمه "فاحشة" را بکار می‌برد تا همه اعمال شنیع آنان را از لواط و مساحقه و تشکیل انجمن لختیان تقبیح کرده باشد.

پس اگر منظور آیه ۱۵ و ۱۶ در سوره نساء تعزیر زنا کاران بود، می‌بایست با همان صراحت که مسئله زنا را در سوره‌های مکی و مدنی مطرح کرده است در اینجا هم مطرح کند تا ابهامی رخ ندهد و اعلام یک حکم شرعی و اجتماعی دچار اختلال نگردد.

اگر فرض شود که واژه "فاحشة" در آیه ۱۵ اطلاق دارد و زنا را هم شامل می‌شود، آیه ۱۶ که لفظ "اللزنان" دارد و صریحاً پای دو مرد به میان می‌آورد، نص در لواط است نه زنا. و باز اگر فرض شود که در آیه ۱۶ نیز کلمه "فاحشة" عمومیت دارد و شامل زنا هم می‌شود، وجهی برای تشبیه باقی نمی‌ماند جز اینکه از باب تغلیب باشد به این معنی که یک مرد زنا کار با یک زن زنا کار با هم عنوان شده باشند. در این صورت تناقضی دیگر محقق می‌شود که قابل توجیه نخواهد بود تا چه رسد که در برابر بلاغت و رسایی آن سر فرود آوریم. زیرا آیه اول زن را عنوان می‌کند و حکم به حبس ابد می‌دهد و آیه بعدی همان زن را به تعزیر و ایداء

محکوم می‌کند با این قید که اگر توبه کند از ایذاء و تعزیر هم باید معاف شود. واقعاً اگر کسی با حوصله باشد و مسئله را در تفاسیر شیعه و سنی دنبال کند متوجه می‌شود که تا چه حد قرآن فدای یک حدیث جعلی شده است تا آن حد که جمعی به صراحت می‌گویند: آیه ۱۶، آیه ۱۵ را نسخ کرده است با آنکه هر دو آیه با هم نازل شده‌اند و ضمیر "یا تیانها" در آیه ۱۶ به کلمه "فاحشة" رجوع می‌کند که در آیه ۱۵ قرار دارد...

صاحب المیزان مشکل آیه را بدین صورت حل می‌کند که بگوئیم: آیه ۱۶ در باره زنها حکم تازه‌ای ندارد و همان حبس ابد را به عنوان ایذاء و آزار آنان بر جا می‌گذارد، در عین حال به حل این تناقض نمی‌پردازد که اگر خانمها توبه کنند از حبس ابد خارج می‌شوند یا خارج نمی‌شوند؟ اگر از حبس ابد خارج بشوند آیه پانزدهم به کلی نسخ شده است و اگر خارج نشوند مطرح شدن خانمها در آیه شانزدهم لغو است زیرا در عنوان تشبیه شرکت یافته‌اند اما در حکم آیه که ایذاء و آزار ساده باشد خصوصاً استثنای آن - که در صورت توبه عفو شوند - شرکت ندارند در باره کیفیت ایذاء و آزار که با زدن چند ترکه و چوب جارو ختم می‌شده است به مقاله "تعزیر می‌کنند"، کیهان فرهنگی سال پنجم شماره ۸ مراجعه نمائید.

در آیه ۲۲ سوره نساء: *ولا تنكحوا ما نکح آباؤکم من النساء الا ما قد سلف انه کان فاحشة و مقنا و ساء سببلا. نوشته‌ام: شما با آن خانمهایی که پدرانتان به همسری گرفته‌اند و سپس در اثر مرگ و یا طلاق از هم جدا شده‌اند ازدواج نکنید مگر آنکه قبل از نزول آیه و ابلاغ این حکم، با همسران پدر خود ازدواج کرده باشید که ادامه ازدواج شما بلامانع است. حتی اگر شما با خانمی ازدواج کنید و بعد از شما پدران دانسته و یا ندانسته، مشروع و یا نامشروع با آن خانم ازدواج کند و یا همبستر شود، ازدواج و همبستری او برای شما موجب حرمت نخواهد شد. می‌پرسند که چسان ادامه ازدواج با زن پدر و نیز ادامه ازدواج با خواهرزن را پس از نزول آیه جایز شمرده‌اید در صورتی که این قول خلاف تاریخ و حدیث است... ولی نمی‌گویند که صراحت استثنا را در *الا ما قد سلف* با چه مجوزی منکر شده‌اند. متن آیه با توجه به جمله *بیاتیه من النساء صراحت دارد که اگر چنین ازدواج و نکاحی در زمان گذشته صورت گرفته‌است، می‌تواند برقرار بماند تا کانون خانواده از هم نپاشد و ثمره ازدواجشان به جرم زنازادگی از جامعه طرد نشود. یعنی: صدر آیه کریمه حکم می‌کند که اگر مردی با یک خانمی نکاح کند گرچه نامشروع و به صورت زنا باشد و یا به صورت مشروع که با آن خانم ازدواج کند و بعداً در اثر طلاق و یا مرگ از او جدا شود، پسرش نمی‌تواند با آن خانم ازدواج کند. این فرع فقهی خصوصاً صورت اول آن که پدر با خانمی زنا کرده باشد و یا به اندام کنیز خود نظر انداخته باشد گرچه نکاحی صورت نگرفته باشد همواره مصداق خارجی داشته و دارد. به صحیح کافی حدیث ۲۹۷۶ تا حدیث ۲۹۸۶ مراجعه نمائید و نصوص اهل بیت را**

بینید. شرح لازم را بعد از حدیث ۲۹۷۶ نوشته‌ام که مطالعه آن ضروری است. استثنای آیه *الا ما قد سلف حکم می‌کند* که اگر کسی در عهد جاهلیت با خانمی زنا کرده باشد و یا ازدواج رسمی برقرار کرده باشد و بعداً فرزندش با آن خانم ازدواج کرده باشد بعد از نزول این آیه به حکم همین استثنا، ازدواج آنان لغو نمی‌شود و فرزندانشان زنازاده اعلام نمی‌شوند... حتی در همین حال حاضر و عهد جاهلیت موجود اگر کسی مانند مجوسیان با زن پدر خود ازدواج کرده باشد و اسلام بیاورد قرآن مجید به حکم همین استثنا ازدواج پیشین آنان را به رسمیت می‌شناسد تا کانون خانواده آنان از هم نیاشد و فرزندانشان به عنوان زنازاده از جامعه اسلامی طرد نشوند: بگویند که شهادت آنان جایز نیست. رأی آنان معتبر نیست. حق ندارند که عهده‌دار پست شرعی بشوند: حق ندارند که فتوا بدهند. اذان بگویند. امام جماعت بشوند. حاکم بشوند. قاضی بشوند... و بالاخره حتی به ارث پدر و مادر و برادر ندارند.

اگر این استثنا نمی‌بود، قهراً احکام شرعی آن عطف به ما سبق می‌شد و عطف به ما سبق در سنت الهی روا نیست. اگر این استثنا نمی‌بود و یا حجت نمی‌بود، تمام آن خانواده‌هایی که با چنین ازدواجی متشکل شده بودند از گرایش به اسلام رم می‌کردند. اگر هم اینک به مجوسیان، بودائیان، نصرانیان و... بگوئید: اگر پدر شما قبلاً با همسر شما زنا کرده باشد و یا با همسر شما ازدواج کرده باشد و شما بعداً با همسر پدر ازدواج کرده باشید باید از همسر خود جدا شوید و فرزندان آن زنازاده اعلام می‌شوند و از پدر و مادر و برادر و خویشان خود ارث نمی‌برند. آیا با چنین احکامی انتظار آن هست که مردم از نعمت هدایت اسلام برخوردار شوند و آن را دین حنیف و سهل بشمارند؟

استثنای آیه *الا ما قد سلف* صورت‌های دیگری نیز دارد که از دیدگاه مفسران بدور مانده است گرچه ندانسته در ابواب فقهی به آن فتوا داده‌اند و نصوص آن را پذیرفته‌اند: از جمله اگر کسی با خانمی زنا کند و بعداً پدرش با آن خانم زنا کند. ازدواج فرزندش با آن خانم روا خواهد بود، چرا که نکاح پسر در زمان سلف صورت گرفته است. اگر کسی با خانمی ازدواج کند و بعداً پدرش با آن خانم زنا کند، ادامه ازدواج فرزندش روا خواهد بود. اگر کسی با خانمی ازدواج کند و بعداً او را طلاق بدهد و بعداً پدرش ندانسته با آن خانم ازدواج کند و جدا شود، فرزندش می‌تواند دوباره با آن خانم ازدواج کند. زیرا نکاح پسر در زمان سلف صورت گرفته است. در این زمینه نصوص اهل بیت و تا حدی فتوای اهل سنت نیز وجود دارد.

نظیر این حکم و استثنا از هر جهت در آیه ۲۳ سوره نساء نازل شده است. شرح و توضیح آن نیز یکسان است و صورت دوم آن فروع زیادی دارد که در روایات اهل بیت عصمت منعکس است و مصداق آن منحصر به خواهرزن نیست بلکه خواهرزن، عروس، پیشزاده،



مادرزن و... را شامل می‌شود، خواه نسبی باشند یا رضاعی باشند و تمام فقها در ابواب نکاح محرم به استثنای آن فتوا داده‌اند: یعنی اگر کسی با خانمی ازدواج کند و بعداً با خواهرزنش زنا کند و یا ندانسته و نشناخته با خواهرزنش ازدواج کند خانم او بر او حرام نمی‌شود. اگر کسی با خانمی ازدواج کند و بعداً با مادرزنش زنا کند و یا ندانسته و نشناخته با مادرزنش ازدواج کند خانم او بر او حرام نمی‌شود و... اگر کسی با خانمی ازدواج کند و بعداً مادرزنش جاهلانه فرزندش را شیر بدهد خانم او بر او حرام نمی‌شود و ادامه ازدواج آنان روا خواهد بود. در این زمینه به صحیح کافی خصوصاً حدیث ۲۹۷۶ و شرح آن درگزیده کافی مراجعه نمائید.

\* \* \*

در آیه ۴ سوره مائده: ... و ما علمتم من الجوارح مکلین تعلمونن مما علمکم الله فکلوا مما أمسکن علیکم... نوشته‌ام: آن درندگان شکاری از قبیل گرگ و پلنگ و یا از قبیل باز و شاهین که شما هنر ویژه سگها را به آنها فرا بدهید که پای شکار خود را در دهان بگیرند و نگه دارند و یا پس گردن او را بگیرند و مانع فرار شکار شوند و در مرحله آخر به آن صورتی که خداوند رحمان به شما آموخته است که باید دام اهلی را ذبح کنید به آنها فرا بدهید که مانند سگ زیر گلوی دام را گاز بگیرند و رگهای او را قطع کنند. پس اگر درنده شکاری به تعلیم شما عمل کرد و شکار خود را برای شما نگه داشت و خود از آن تناول نکرد، معلوم است تعلیمات شما مؤثر افتاده است و درنده شکاری مانند کارد و تیرکمان عمل کرده است و تکلیف شرعی شما را انجام داده است. در این صورت از گوشت شکار شده تناول کنید و نام خدا را بر این گونه ذبح شرعی یاد کنید...

می‌گویند در ترجمه این آیه شریفه صید حیوانات شکاری غیر از سگ تعلیم دیده چون گرگ و پلنگ و باز و شاهین تعلیم دیده را نیز حلال دانسته‌اید و فرقی میان سگ و غیر آن نگذاشته‌اید در صورتی که از نظر فقهای شیعه صید حیوانات دیگر غیر از سگ تعلیم دیده زمانی حلال است که ذبح شرعی شود.... در حالی که اگر فتوای فقها را دیده بودند و دلائل آنان را سنجیده بودند مسئله را خلط نمی‌کردند.

فقها می‌گویند: سگ را باید چنان تعلیم بدهند که اگر فرمان بدهند حمله کند و اگر از حمله باز دارند حمله نکند حتی به صراحت گفته‌اند که اگر فرمان حمله صادر شود و سگ حمله کند و بعد از لحظاتی فرمان بدهند که بازگردد ولی بازنگردد اشکالی ندارد زیرا بعد از حمله کردن، بازگشتن سگ بعید می‌نماید و باید از آن صرف نظر کرد. در این مسائل فقها اتفاق نظر دارند (مجمع البیان ج ۲ ص ۱۶۱، بحار الانوار ج ۶۵ باب صید ص ۲۶۲).

ولی صاحب معانی القرآن چنین تعلیمی را کافی نمی‌داند و با این حد از تعلیم نه تنها شکار ببر و پلنگ و گرگ و شاهین را حرام می‌داند بلکه حتی شکار سگ را نیز حرام می‌داند. صاحب معانی القرآن می‌گوید: درنده شکاری باید به این صورت تعلیم ببیند که پای دام را



می‌گذارند و می‌گویند: اگر سگ را تعلیم بدهند و تا سه نوبت آزمون نکنند کفایت نخواهد کرد.

البته قهری است که آیه مورد بحث با عنوان جوارح (=درندگان گوشتخوار) شامل سگ نخواهد بود چرا که سگ حیوان اهلی است و جزء دواجن محسوب می‌شود و چون نژاد سگهای شکاری (سلوقی=سلّاقی) در یک لحظه هم می‌تواند تعلیم اسلامی را فرا بگیرد و گلوی دام را مانند کارد قصابی بدرد. لذا است که امام صادق می‌فرماید: اگر شکارچی قبل از جان دادن دام وحشی سر برسد و کارد قصابی نداشته باشد که دام را تذکیه کند اجازه دهد که سگ کار دام را تمام کند و لااقل با پاره کردن اندام و جوارح دام، خون او را خارج کند تا حلال شود. حتی اگر سگ شکاری از گوشت دام وحشی بخورد، باز هم دام وحشی حلال خواهد بود، چرا که سگ برای خودش شکار نمی‌کند و خوی سباع گوشتخوار در او نیست (صحیح کافی حدیث ۳۴۹۰).

این بود توضیح چند حکم قهقی و اسناد تاریخی آن که با کوشش در ایجاز به چندین صفحه بالغ شده است. توضیح صدها بلکه هزارها مطلب دیگر که در سراسر معانی القرآن پراکنده است مجالی وسیع می‌طلبد گرچه با مراجعه به سایر رساله‌ها و مقاله‌ها و کتابهایی که منتشر کرده‌ام بسیاری از مسائل حل می‌شود و اگر بنا بر انصاف باشد، و آن چنانکه بحث حجاب شرعی در مجله حوزه شماره‌های ۴۲ و ۴۸ و ۵۵ واری شد اگر مسائل کلی و کلیدی در یکی از مجلات علمی تک تک مطرح شود، در فرصتهای مناسب راه تفاهم هموار خواهد گشت ولی به یک چنین تفاهم و همکاری امیدی نیست. و جز با گذشت زمان مسئله معانی القرآن حل نخواهد گشت. مثلاً:

در آذر سال ۴۱ جزوه‌ای منتشر کردم که می‌خواستم به صورت یک مجله غیر رسمی به نام "نور و ظلمت" ادامه دهم و این گونه مسائل را در جزوات دنباله‌دار واری و ارائه دهم ولی به خاطر تصحیح بحار الانوار از ادامه آن بازماندم. در همان جزوه اول که در ۴۸ صفحه منتشر شد سوره کوثر را تفسیر و ترجمه کردم و طی ۹ صفحه ادعا کردم که مراد از "کوثر" فقط و فقط صدیقه کبری سلام الله علیها است. در آن روزگاران کسی به این سخن وقعی ننهاد حتی موقعی که در محضر جمعی از دانشمندان جزوه را ارائه کردم و دلائل خود را مطرح نمودم کسی به آن توجه نکرد. تنها یک نفر گفت: کاش حدیثی پیدا می‌شد که نظر شما را تأیید می‌کرد. اما اکنون خدا را شکر و عنایات صدیقه کبری بضعه مصطفی را سپاس، می‌بینم که مسئله جا افتاده است و گویندگان و خطیبان و شاعران با گفتن و شنیدن واژه کوثر فقط حضرت زهرا سلام الله علیها را به خاطر می‌آورند و کسی نقد و جنجال نمی‌کند که چرا و از کجا و به دلیل کدام حدیث؟ آری ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدراً. □